

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید



## پیغام عشق

قسمت هزار دویست و شصتم





کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

منابع: برنامه ۹۶۱ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۱ گنج حضور، بخش پنجم

تیترا

«مراعات کردن زن، شوهر را و استغفار نمودن از گفته خویش»

زن چو دید او را که تند و توسن است  
گشت گریان، گریه خود، دام زن است  
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۹۴)

توسن: اسب سرکش

زن اعرابی وقتی دید که همسرش خشمگین و سرکش شده، شروع به گریستن کرد زیرا گریه دام زنان است تا شوهر خود را موافق مقصودشان گردانند. به عبارت دیگر وقتی من ذهنی ببیند که انسان با قدرت صحبت می کند و عزمش را جزم کرده تا آن را رها کند، شروع به استفاده از ترفندهایی همچون گریه، زاری و فروتنی می کند.

گفت: از تو کی چنین پنداشتم؟  
از تو من اومیدِ دیگر داشتم

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۹۵)

زن به شوهرش گفت: من از تو کی چنین انتظاری داشتم؟ بلکه امید داشتم تا جور دیگری با من برخورد کرده و مرا تأیید کنی، چراکه تمام این حرف‌ها را برای خیر و صلاحِ تو می‌زدم.

زن درآمد از طریق نیستی  
گفت: من خاکِ شَمَامِ نِی سَتِی

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۹۶)

نیستی: در این جا به معنی فروتن و نادیده گرفتن خود.  
ستی: مخففِ سَتِی به معنی بانو، خاتون

زن که منظور همان من ذهنی است از راه نیستی و کوچک کردن خود وارد شد و به شوهرش گفت: من اصلاً زن تو نیستم، مرا به حساب نیاور. من خاک پای تو هستم. [بهترین راه این است که با من ذهنی وارد بحث نشویم زیرا من ذهنی خودش را کوچک و ضعیف می کند تا با او دست دوستی دهیم و نهایتاً ما را متقاعد خواهد کرد که بعضی جاها مفید واقع شده است.]

جسم و جان و هرچه هستم آن توست  
حکم و فرمان، جملگی فرمان توست

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۹۷)

این جسم و جان ذهنی و هرچه که تو می‌پنداری، از آن توست. هر حکم و فرمانی با توست، من از خودم ایده‌ای ندارم و تسلیم فرمان تو هستم. [پس من ذهنی که یک عمر به ما فرمانروایی کرده و برای حفظ ناموسش ما را به جنگ واداشته، اگر احساس خطر کند از در نیستی وارد می‌شود تا ما را فریب دهد.]

گر ز درویشی دلم از صبر جَست  
بهرِ خویشم نیست آن، بهرِ تو است

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۹۸)

اگر من از درویشی و بی‌نوایی بی‌تاب شدم و مرکز من از حالت صبر خارج شد، به خاطر خودم نبود، بلکه به خاطر سربلندی تو بوده‌است. [در حالی که من ذهنی از جنس جسم بوده و به هیچ‌عنوان صبر را نمی‌شناسد.]



تو مرا در دردها بودی دوا  
من نمی‌خواهم که باشی بینوا

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۹۹)

برای این که تو همیشه درمان دردهای من بوده‌ای، مسائل من را حل کرده‌ای، هرگاه رنجیدم تو از ناموس و پندار کمال من دفاع کردی و هرگاه کوچک شدم از طریق فکر بعد از فکر و هیجاناتی که در تو بالا آوردم مرا بافتی و ترمیم کردی. من تو را دوست دارم و اصلاً دلم نمی‌خواهد که بینوا شوی.

[حتی اگر من ذهنی به ظاهر شما را سربلند کند درواقع دارد از طریق ناموس و پندار کمال به بالا هل می‌دهد. درنتیجه اگر بینوا باشید بهتر است تا من ذهنی بخواهد نوای همانیدگی‌ها و درد را به شما بدهد.]

جان و سر کز بهر خویشم نیست این  
از برای توست این ناله و حنین

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۰۰)

قسم به جان و سر ذهنی‌ام که این تقلا و کوشش، این گریه و زاری من برای خودم نیست، بلکه برای تو است.  
[به‌هیچ‌عنوان حرف‌های من ذهنی را باور نکنید و فریب او را نخورید، چراکه تمام کوشش‌های من ذهنی، از جمله شکایت، ناله و زاری فقط و فقط برای بقای خودش است.]

خویش من وَاَلله که بهر خویش تو  
هر نفس خواهد که میرد پیش تو

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۰۱)

به خدا سوگند، من به عنوان من ذهنی حاضرم هر لحظه برای تو به عنوان زندگی، جانم را فدا کنم و بمیرم. [این سخنان ذهن همه در جهت فریب شماست، مبادا باور کنید.]

کاش جانت کَشِ روانِ مِینِ فِدِی  
از ضمیرِ جانِ مِینِ واقفِ بَدِی

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۰۲)

کاش جانت که روانِ من فدایش باشد، از درونِ من آگاه بود که چه خبر است.

[اگر من ذهنی جانش را فدای من اصلی ما می کرد که دیگر وجود نداشت. اگر ما به صورت حضور ناظر به من ذهنی نگاه کنیم، خواهیم دید در مرکزش دائماً فکرهای منفی گذر می کند تا ما را به غصه و درد وادارد و به زمان مجازی گذشته و آینده ببرد. اکنون که جانش به خطر افتاده دارد التماس می کند که او را از بین نبریم، چراکه ادعا می کند همه وجودش برای ماست، در حالی که او دشمن ماست و دائماً زندگی ما را تلف می کند.]

چون تو با من این چنین بودی به ظن  
هم ز جان بیزار گشتم، هم ز تن

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۰۳)

حالا که تو نسبت به من این چنین فکر می کنی و مرا دشمن خود می دانی، من نیز از جان و تنم بیزار شدم. [آیا من ذهنی واقعاً از وجود موهومی خود و بافت همانیدگی ها و دردهایی که ایجاد کرده بیزار شده یا چون براساس آن ها ایجاد شده عاشق آن هست؟]

خاک را بر سیم و زر کردیم، چون  
تو چینی با من، ای جان را سکون

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۰۴)

[زن یا همان من ذهنی در ادامه برای حفظ بقای خود می‌گوید:] ای آرام و قرار جانم که رفتارت تغییر کرده و با من مخالف هستی، از این پس بر سیم و زر یا هر همانیدگی که مرکز را اشغال کرده خاک می‌ریزم و از آنها دوری می‌کنم.

تو که در جان و دلم جا می‌کنی  
این قدر از من تَبْرًا می‌کنی؟

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۰۵)  
تَبْرًا: بیزاری جستن

تو که با نفوذ به جان و دلم مرا به فرم تبدیل کرده و به مرکز آمدی، چرا این قدر از من بیزاری جسته و دوری می‌کنی؟ [شما نیز چون من ذهنی خود را بافته‌اید و به آن وابسته هستید، پس راضی به جدا شدن از آن نیستید.]

تو تبراً کن که هستت دستگاه  
ای تبرای تو را جان، عذرخواه

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۰۶)  
دستگاه: قدرت و توانایی، شکوه و جلال

از آن جا که تو دارای قدرت و شکوه و جلال هستی می توانی از من دوری بجویی، اما جان من وقتی بی نیازی و  
استغنائی تو را می بینید شروع به عذرخواهی می کند.



یاد می‌کن آن زمانی را که من  
چون صنم بودم، تو بودی چون شمن

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۰۷)

صنم: بت

شمن: بت پرست

آن زمانی را به یاد آور که از فرط دوست داشتن من برایت چون بت بودم و تو همچون بت پرست. [من ذهنی ما نیز به همین ترتیب من اصلی ما را که در حال زنده شدن به زندگی ست به زمان می‌برد.]

بنده بر وفق تو، دل افروخته‌ست  
هر چه گویی: پخت، گوید: سوخته‌ست

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۰۸)

اکنون من که بنده تو هستم، از شدت علاقه گویی دلم افروخته‌است و همیشه انتظار دارم تا مهر و محبت را  
نثارم کنی. آن چنان حرف تو را قبول دارم که اگر بگویی غذایی پخته است، من فراتر رفته و می‌گویم آن غذا  
سوخته است.

[از ابیات اخیر می‌توان گفت و گوی بین من اصلی و من ذهنی را متصور شد. به طوری که من ذهنی متظاهر خود را  
مشتاق و دل سوخته نشان می‌دهد، ولی تلویحاً می‌توان از اشاره مولانا به این نتیجه رسید که هرچه را به دست  
من ذهنی بسیاری نتیجه‌ای جز سوختن و خراب‌کاری نخواهد داشت.]

من سفاناخ تو با هر چه پزی  
یا ترش با یا که شیرین می سزی

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۰۹)  
سِفاناخ: اسفناج

[زن در ادامه می گوید:] من مانند سبزی اسفناج در دست تو هستم، یعنی مطیعم تا هر چه می خواهی از من بپزی. اگر می خواهی شوربای ترش بپز و یا شوربای شیرین، به عبارتی اگر بخواهی عبوس می شوم و یا مهربان و خوش رو می شوم، در هر صورت مطیع مطلق تو هستم.

کفر گفتیم، نک به ایمان آمدم  
پیش حکمت از سر جان آمدم

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۱۰)

من با آن همه گله و شکایت به کفر گویی دچار شدم، اما اکنون ایمان آورده‌ام و هر حکمی کنی با جان و دل مطیع فرمان تو خواهم بود. [آیا من ذهنی واقعاً ایمان می‌آورد؟]

خوی شاهانه تو را نشناختم  
پیش تو گستاخ مرگب تاختم

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۱۱)  
گستاخ مرگب تاختن: کنایه از گستاخی کردن است.

من خو و منش شاهانه تو را نشناختم، از این رو اشتباه کرده و نزد تو با گستاخی رفتار کردم. [پس مولانا حالتی را به تصویر می کشد که من اصلی فضا را باز کرده و با آوردن عدم به مرکزش در حال رهایی و جدا شدن از من ذهنی است. اما من ذهنی از این اوضاع ناراضی بوده و تلاش خود را می کند تا مانع این کار شود.]

چون ز عفو تو چراغی ساختم  
توبه کردم، اعتراض انداختم

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۱۲)

چون تو مرا بخشیدی، من نیز از عفو و بخشش تو چراغی برای راه خود ساختم تا دیگر توبه کنم و هرگز به اعتراض و مقاومت نپردازم. [اما آیا من ذهنی بدون مقاومت و اعتراض باقی می‌ماند؟ من ذهنی برای بقای خود به مقاومت نیاز دارد. مادامی که من اصلی عزمش را برای عدم کردنِ مرکز جزم می‌کند، من ذهنی شروع به وسوسه کرده و دوباره اجسام و همانیدگی‌ها را به مرکز می‌آورد.]

می نهم پیش تو شمشیر و کفن  
می کشم پیش تو گردن را، بزن

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۱۳)

این شمشیر و کفن را نزد تو می گذارم، اگر می خواهی گردنم را بزن و مرا هلاک کن. [در گذشته مجرمان برای طلب عفو از پادشاهان شمشیر و کفن را نزد آنها می گذاشتند و معمولاً مورد بخشش قرار می گرفتند.]

از فراق تلخ می‌گویی سخن؟  
هرچه خواهی کن، و لیکن این مکن

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۱۴)

آیا تو از جدایی تلخ سخن می‌گویی؟ هر کاری می‌خواهی انجام بده ولی از جدایی سخن نگو.

[در این جا من ذهنی که خود را براساس جدایی شکل داده و ساخته، زمانی که می‌بیند جان اصلی ما در حال وحدت با خداوند بوده و برای جدا شدن از من توهمی مصمم است، تمام حربه‌های خود را به کار می‌برد تا از ما جدا نشود و باقی بماند.]



در تو از من عذرخواهی هست سر  
با تو بی من، او شفیع مستمر

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۱۵)

درون تو یک خاصیتی وجود دارد که همیشه پیش تو از من شفاعت می کند و موجب عفو من می شود. [در واقع مولانا به حالتی از من ذهنی اشاره می کند که با ایجاد مشکل و مسئله دست به خراب کاری می زند، حتی در جهان باعث ایجاد جنگ های بزرگ شده و کشتار راه می اندازد. اما برای عمل خود توجیه آورده و حتی از خود قهرمان می سازد. این حالتی است که من ذهنی به صورت جمعی خود را توجیه می کند. در حالی که هیچ جنگی موجه نیست.]

عذرخواهم در درونتِ خُلقِ توست  
 زاعتمادِ او دلِ من جرمِ جست

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۱۶)

عذرخواه من درون تو که موجب عفو و توجیه من می شود، خُلقِ توست. [همان خلق و خوی من ذهنی که در تو چیره شده و اشتباهات خود را می بخشد و تبرئه می کند.] من با اعتماد و به پشتوانه همین خُلق است که مرتکب اشتباه و گناه شده‌ام. [در واقع مولانا با این ابیات نشان می دهد که چنین گفت‌وگویی با من ذهنی سبب خواهد شد مرتکب اشتباه شویم اما مسئولیت آن را نپذیریم و در نهایت با من ذهنی خود را ببخشیم و توجیه کنیم.]

رحم کن پنهان ز خود ای خشمگین  
ای که خلقت به، ز صد من انگین

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۱۷)

[زن به متقاعد کردن همسرش ادامه می‌دهد و می‌گوید] ای که زشتی عمل من باعث خشم تو شده، بر من رحم کن و مرا ببخش و این رحم و بخشش را حتی از خودت هم پنهان کن. ای که این خُلق و خویت برای من از صد من عسل هم شیرین تر است.

زین نَسَق می گفت با لطف و گُشاد  
در میانه، گریه‌ای بر وی فتاد

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۱۸)

نَسَق: ترتیب و نظم

به همین ترتیب زن با لطف و گشاده‌رویی با همسرش صحبت می‌کرد که در میان صحبت به گریه افتاد.

گریه چون از حد گذشت و های های  
زان که بی گریه، بد او خود دلربای

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۱۹)

وقتی که گریه های آن زن از حد گذشت، مرد را تحت تأثیر قرار داد. در حالی که زن بدون گریه کردن هم دل مرد را ربوده بود.

شد از آن باران یکی برقی پدید  
زد شراری در دل مرد وحید

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۲۰)

شراره: پاره‌ای آتش که به اطراف می‌جهد.  
وحید: یکتا و یگانه

از باران اشکی که از چشم زن سرازیر بود ناگهان برقی پدیدار شد که باعث شد تا شعله‌ای بر دل آن مرد یکتا زده شود. [مولانا در این بیت نقطه‌ای را نشان می‌دهد که جان اصلی و هشیاری خدایی در حال رها شدن از من ذهنی و هشیاری جسمی است تا به زندگی زنده شود اما دوباره به من ذهنی برمی‌گردد.]

آن که پنده روی خوبش بود مرد  
چون بود چون بندگی آغاز کرد؟

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۲۱)

همچنان که آن مرد در حالت عادی بنده روی زیبای آن زن بود، در صورتی که زن اظهار بندگی و اطاعت کند بین  
که چه طور می تواند همسرش را با خود موافق سازد؟

[از آن جا که ما نیز در من ذهنی بنده و مطیع افکار همانیده بوده ایم، اگر فقط مدتی به فضاگشایی مشغول باشیم،  
هر آن ممکن است دوباره تحت تأثیر فریب های من ذهنی قرار گرفته و بنده آن شویم.]

آن که از کبرش دلت لرزان بود  
چون شوی؟ چون پیش تو گریان شود

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۲۲)

شخصی را تصور کن که هیبت کبر و خودنمایی او دلت را می لرزاند. چنین شخصی اگر نزد تو شروع به گریه و زاری کند چه حالی پیدا می کنی؟



آن که از نازش دل و جان، خون بود  
چون که آید در نیاز، او چون بود؟

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۲۳)

یا مثلاً شخصی که دل و جانش از ناز محبوب و معشوقش همیشه پر خون است، حالا اگر محبوب خود را در حالت نیاز ببیند، چه حالی خواهد شد؟ [قطعاً مانند مرد عرب حالت یکتایی و وحدت با زندگی را از دست خواهد داد.]

آن که در جور و جفائش دامِ ماست  
عذر ما چه بود چو او در عذر خاست؟

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۲۴)

آن کسی که با وجود همهٔ جور و جفاهایش هنوز در دام او اسیر هستیم، اگر شروع به عذرخواهی و تضرع کند، چگونه می‌توان بهانه آورد و عذر او را نپذیرفت؟ [پس می‌بینیم که ما نیز با وجود این که همیشه از ضررها و خراب‌کاری‌های من‌ذهنی آسیب دیده‌ایم، اما در حالی که در شرف‌رهایی از هشیاری جسمی هستیم، دوباره جذب ذهن شده و تسلیم همانیدگی‌ها و من‌ذهنی می‌شویم.

زَيْنَ لِلنَّاسِ، حَقُّ اَرَاِسْتَه اِسْت  
زَانِ چَه حَقُّ اَرَاِسْت، چُون دَانْد جَسْت؟

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۲۵)

«آن مشتیهات و لذت‌هایی که خدا برای مردم آراسته است، آن‌ها چگونه می‌توانند از کمند آن برهند؟» یعنی خداوند انواع همانیدگی‌ها را آراسته و خودش هم می‌تواند همه را از بین ببرد، اما انسان با استفاده از این همانیدگی‌ها یک پارک ذهنی ساخته و آن را بسیار مهم می‌داند.

(قرآن کریم، سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۴)

«زَيْنَ النَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنُ الْمَآبِ»

«در چشم مردم آرایش یافته است، عشق به امیال نفسانی و دوست داشتن زنان و فرزندان و همیان‌های زر و سیم و اسبان داغ برنهاد و چارپایان و زراعت. همه این‌ها متاع زندگی این جهانی هستند، در حالی که بازگشتن گاه خوب نزد خدا است.»

چون پی یسکن الیهاش افرید  
کی تواند آدم از حوا برید؟

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۲۶)

از آن جهت که هدف خدا از آفرینش زن، آرامش مرد بود، آدم (ع) چگونه می تواند از حوا ببرد؟» [با توجه به این آیات و ابیات نباید تصور کنیم که خداوند یا مولانا از رابطه زن و مرد واقعی صحبت به میان می آورند، بلکه منظور رابطه انسان فضاگشا و من ذهنی اوست.]

(قرآن کریم، سورة اعراف (۷)، آیه ۱۸۹)

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا ...»

«اوست که همه شما را از یک تن بیافرید. و از آن یک تن زنش را نیز بیافرید تا به او آرامش یابد...»

رستم زال ار بُود، وز حمزه بیش  
هست در فرمان، اسیر زال خویش

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۲۷)

اگر شخصی در توانایی مانند رستم زال باشد و حتی از حمزه نیز نیرومندتر و شجاع‌تر باشد، در فرمان‌پذیری اسیر زنش خواهد بود. [مولانا با استفاده از این تمثیل کشش و غلبه من‌ذهنی را بیان می‌کند که با استفاده از وسوسه‌های بی‌شمار سعی دارد تا انسان را از پایداری در مسیر فضاگشایی و زنده شدن به ذات اصلی خود بازدارد.]

آن که عالم بنده گفتش بدی  
کلمینی یا حمیرا می زدی

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۲۸)

کلمینی: با من حرف بزن.

حضرت رسول نیز که تمام عالم بنده سخنان او هستند، به همسرش عایشه می فرمود: «با من حرف بزن.»



أَبْ غَالِبٌ شَدَّ بِرِ آتَشٍ مِنْ نَهْيَبِ  
 آتَشِّشْ جَوْشَدِ، چَو بَاشَدِ دَرِ حِجَابِ

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۲۹)

نهیب: ترس و بیم، تشر

هرچند آب این قدرت را دارد تا بر شعله آتش غالب شود و آن را خاموش سازد، اما اگر در میان آب و آتش حجابی وجود داشته باشد، در این صورت این آتش است که آب را می جوشاند. [به عبارت دیگر اگر نور زندگی در اثر فضاگشایی بر هشیاری شما بتابد و فضای درون باز شود، می تواند آتش من ذهنی را خاموش کند و دردهای شما را شفا دهد. اما اگر فضاگشایی به صورت ذهنی انجام شود در حالی که همانیدگی ها هنوز در مرکز است، در نتیجه انرژی زندگی تلف شده و تأثیری نخواهد داشت.]

چون که دیگی در میان آید، شها  
نیست کرد آن آب را، کردش هوا

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۳۰)

همین که در میان آب و آتش دیگی وجود داشته باشد و درون آن آب بریزی، آتش آن آب را به بخار تبدیل می‌کند. [بنابراین با وجود این که نیروی زندگی بر ما می‌تابد، اما برای این که کارساز باشد نباید اجازه دهیم تا آن چه ذهن نشان می‌دهد به مرکزمان بیاید و عایق بسازد، بلکه باید فضا را باز کنیم تا خورشید زندگی مستقیم به همانیدگی‌ها و من‌ذهنی‌ها بتابد. به این ترتیب است که می‌توانیم از نفوذ من‌ذهنی و دردها خارج شویم.]

ظاهراً بر زن، چو آب ار غالبی  
باطناً مغلوب و زن را طالبی

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۳۱)

تو شاید ظاهراً بر زنت یا همان من ذهنی خود مانند آب بر آتش غالب باشی، اما در باطن مغلوب آن بوده و در طلبش هستی چون همانیدگی‌ها را به مرکزت می‌آورد و تو بر حسب آن‌ها فکر و عمل کرده و از شیرۀ آن‌ها می‌چشی.

این چنین خاصیتی در آدمی ست  
مهر حیوان را کم است، آن از کمی ست

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۳۲)

این خاصیت‌های همانیدگی فقط در وجود انسان است و در حیوان وجود ندارد. زیرا حیوان مهر همانیدگی ندارد و برای آوردن همانیدگی به مرکزش حرص نمی‌ورزد.

[همان طور که در میان حیوانات می‌بینیم اگر یک حیوان بخواهد شکاری کند ولی متوجه شود حیوانی دیگر در کمین است که خود او را شکار کند، آن شکار را رها کرده و به راه خود ادامه می‌دهد. اما ما انسان‌ها بدون توجه به عواقب همانیدگی، با چیزهای مختلف همانیده شده، به مرکزمان می‌آوریم و برحسب آن‌ها جهان را می‌بینیم، در نتیجه مغلوب می‌شویم.]

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها  
گوینده: فرزانه

منابع: برنامه ۹۶۱ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)  
کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور  
پایان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید